

گلی دیگر

نیکی میرزائی

niki.mirzaei@hotmail.com

ایستاده بر جاده زمان
تهی از عطر زنیق و زیتون
دهانش را در خاکی سبز کاشت
تا دستانش بوی زندگی بگیرد
در چشم سیاه شب
لحظه ها را شمرد
تا گلی دیگر
در مزار آشفته سینه اش نه کارند
در آهنگ قار قار کلاغ ها
با پیکر مچاله عشق برمنقار
جائی برای نشستن و شیون نبود
باید کتیبه ای بر لبانش حک می کرد
باید آواز نسیم را به گوش دریا می رساند
و
خانه را
به میهمانی بهار و آینه می بُرد .